

تحول تاریخی واحد نحوی به واژه نو در زبان فارسی

حامد شکوفگی^۱

محرم اسلامی^۲

چکیده

تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی (واژه) یکی از شیوه‌های رایج واژه‌سازی در زبان‌ها به شمار می‌رود. این تبدیل هم از منظر مطالعات در زمانی و هم از منظر مطالعات هم‌زمانی قابل بررسی است. بدین معنا که در زبان‌ها، تبدیل واحد نحوی به واحد صرفی هم در بستر تاریخی رخ می‌دهد و هم در یک دوره خاص از زبان، اهل زبان با تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی برای بیان مفاهیم نو به امر واژه‌سازی مبادرت می‌ورزند. در این پژوهش تحول تاریخی تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی مورد بررسی قرار گرفته است و در اثبات ادعای تبدیل تاریخی واحدهای نحوی به واحدهای صرفی به شواهد آوایی و همچنین به شواهد صرفی و نحوی اشاره کرده‌ایم. برای مثال خیلی در متون کلاسیک از خیل با مقوله دستوری اسم به معنی دسته و گروه با یای وحدت یا یای نکره ترکیب شده است که پس از تحول تاریخی و تبدیل به واحد صرفی به واژه خیلی با مقوله دستوری قید تبدیل شده است. در این تحقیق، فرآیند تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی و انواع این تحولات تاریخی روشن شده است و در سایه نتایج به دست آمده از این پژوهش بخشی از ناتوانی اهل زبان در قرائت صحیح و عروضی متون کلاسیک به خصوص نظم فارسی روشن می‌شود. چراکه واحدهای نحوی مربوط به دوره‌های پیشین به صورت یک واژه در زبان فارسی امروز درآمده است. خوانندگان امروزی اشعار کلاسیک فارسی، فاقد توانایی زبانی مردمان پیشین در خصوص عروض فارسی هستند و این امر تا حدی به دلیل ناآگاهی نسبت به تحول تاریخی واحدهای نحوی به واحدهای صرفی است.

کلیدواژه‌ها: تحول تاریخی، واحدهای نحوی، واحدهای صرفی، تکیه، زبان فارسی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. (نویسنده مسئول). hshekufegi@gmail.com.

۲. دانشیار دانشگاه زنجان. meslami@znu.ac.ir.

■ تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۷

■ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۴

۱. مقدمه

دستور در هر زبان از چند دستگاه ساخته شده است که با یکدیگر تعامل دارند. صرف و نحو هر کدام به‌عنوان یکی از دستگاه‌های زبان وظایفی بر عهده دارند. صرف بخشی از دستور زبان است که به بررسی ساختمان درونی کلمه می‌پردازد. یکی از وظایف دستگاه ساختواژه یا صرف، واژه‌سازی در هر زبان است. «دستگاه صرف یا ساختواژه، دو نقش اساسی بر عهده دارد: تصریف و واژه‌سازی» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۶). نحو به‌عنوان یکی دیگر از سطوح زبانی اگرچه نقش خود را در تعیین روابط بین اجزای کلام ایفا می‌کند، در تعامل با سطوح دیگر زبانی از جمله صرف است. صرف و نحو سطوح مستقلی در زبان هستند و البته در مستقل بودن صرف و نحو بین زبان‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد، اما «با توجه به فرایندهای واژه‌سازی زبان فارسی و شواهد دیگر پذیرش استقلال صرف و نحو موجه‌تر به نظر می‌رسد» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۷).

از منظر مطالعه تاریخی شاهد تحول واحدهای نحوی به واحدهای صرفی هستیم و از این حیث اگر این تغییرات به‌طور دقیق تبیین شوند، شرایط فهم و قرائت متون قدیمی بیش‌تر فراهم می‌شود. به‌عنوان مثال آنچه در دوره‌ای از تاریخ زبان فارسی واحد نحوی تلقی می‌شده است و مرز بین اجزای آن واحد نحوی برای اهل زبان قابل درک بوده است، به دلایل مختلفی از جمله بسامد، سایش‌های آوایی و غیره، ساخت نحوی این واحدها تیره و تبدیل به یک واژه شده است که در دوره اخیر آن مرز قابل‌شناسایی نیست. به بیان دیگر در دوره‌ای از تاریخ زبان فارسی، پیوند بین اجزای گروه‌های نحوی به شکلی بوده است که تفکیک هر یک از این گروه‌های نحوی در همان دوره برای گویشوران آن دوره آشکار بوده است، اما در تحول تاریخی زبان به‌عنوان نظامی که همواره در حال تغییر است، همان واحد نحوی با ساخت درونی مشخص، در دوره‌های بعد تبدیل به واژه‌ای می‌شود و نقش‌ها و رفتارهای زبانی واژه‌ها را می‌پذیرد. این تحول، یکی از روش‌های ساختن واژه‌های نو است که حاصل این فرآیند واژه‌سازی در فرهنگ‌های لغت درج می‌شود. از طرف دیگر اهل زبان در ناخودآگاه زبانی خود به حاصل این فرآیند به‌عنوان واژه واحد می‌نگرد. برای شناختن پیشینه واژه‌های ساخته‌شده از رهگذر این فرآیند، غالباً لازم است به متون تاریخی زبان مراجعه کرد. در این مقاله ما با آوردن شواهدی از متون کلاسیک فارسی و بررسی آنها در دوره‌ی نو ارتباط بین دو سطح

نحو و صرف را در روند تاریخی تبدیل واحدهای نحوی به واژه‌های نو نشان می‌دهیم.

۲. بحث نظری

زبان امری زنده و پویا است که در طول تاریخ مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی در حال تغییر و دگرگونی است. اگرچه سرعت این دگرگونی در همه سطوح زبانی به یک اندازه نیست اما اصل تغییر و تحول در همه سطوح زبانی از صرف و نحو و واج‌شناسی و معناشناسی امری طبیعی محسوب می‌شود که باید با مطالعه در متون تاریخی هر زبان درباره آن تحقیق شود. سرعت تحولات در سطح واج‌شناسی زبان بسیار کند انجام می‌گیرد و قرن‌ها طول می‌کشد تا بتوانیم شاهد افزایش یا کاهش آوایی از فهرست آواهای زبان و یا تغییر یک آوا به آوای دیگر در نظام آوایی زبان باشیم اما تغییرات در سطح‌های صرف و نحو به‌کندی تغییرات آوایی زبان نیست. البته بخشی از تغییرات در زمانی است و بخشی دیگر هم‌زمانی. مراد از تغییرات در زمانی، تغییرات تاریخی است و مراد از مطالعات هم‌زمانی مطالعات مربوط به یک دوره مشخص از زبان است. مطالعات در زمانی حاصل مقایسه بررسی‌های دو دوره مشخص از زبان است. به‌طوری‌که تبدیل واحدهای نحوی در دوره‌ای به واحدهای صرفی در همان دوره هم اتفاق می‌افتد و برای این ادعا می‌توان شواهد متعددی از زبان فارسی معاصر آورد. در گذشته‌ای نه چندان دور، کلمه‌ای که امروزه یک واژه محسوب می‌شود، واحدی نحوی محسوب می‌شده است. مثلاً در پدر زن با اضافه شدن دو اسم به یکدیگر یک واحد نحوی شکل گرفته است اما همین ترکیب با حذف کسره اضافه به‌عنوان عنصر نحوی بین دو اسم، امروزه به صورت پدرزن به کار می‌رود و در مجموع به‌عنوان یک واحد صرفی شناخته می‌شود. بنابراین تبدیل واحدهای نحوی به واژه‌های نو، امری رایج در همه دوره‌های زبانی است که می‌توان از نمونه‌های دیگر این تبدیل به واژه‌های «پدرخانم، پیرمرد و خلاف‌آمد» اشاره کرد.

تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی به شیوه‌های مختلف انجام می‌شود. در یکی از این شیوه‌ها عنصر نحوی در گروه‌های نحوی حذف می‌شود و کلمات موجود در آن گروه‌ها به هم می‌پیوندند و حکم واژه واحدی را پیدا می‌کنند. این کلمات از نظر رفتارهای آوایی، صرفی و نحوی و معنایی همانند واژگان بسیط عمل می‌کنند؛ چرا که همانند واژه‌های بسیط هجای تکیه‌بر واحدی دارند و از نظر صرفی بین اجزای کلمه مرکب نمی‌توانیم عنصر تصریفی درج کنیم، مانند

*مادرهاخانم به جای مادرخانم‌ها که بدساخت است. از نظر نحوی کل کلمه مرکب حکم هسته گروه نحوی را دارد و می‌تواند نقش‌های نحوی مانند فاعل، مفعول و مسند را بپذیرد و از نظر معنایی اشاره به یک مصداق واحد دارند.

در شیوه دیگر تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی علاوه بر حذف عنصر نحوی مانند کسره اضافه، جایگاه کلمات در درون واحد مرکب نیز تغییر می‌کنند که اصطلاحاً در منابع پیشین به آن اضافه مقلوب می‌گفتند که عنوان درستی نمی‌تواند باشد؛ زیرا که چنین ترکیب‌هایی اصولاً ترکیبات اضافه نحوی نیستند، بلکه کلمات مرکبند؛ مانند پیرمرد، سیه‌چشم، سپیدرود که در اصل از نظر نحوی مرد پیر، چشم سیه و رود سپید بوده‌اند. این کلمات به دلایل پیش گفته، واژه مرکب به حساب می‌آیند و نقش‌های یک واحد صرفی را ایفا می‌کنند و در مجموع یک واژه‌اند و نه ترکیب نحوی.

روش سوم در تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی حفظ شکل ظاهری واحد نحوی و استفاده از آن به عنوان یک واحد واژگانی است. به عنوان مثال در ترکیب «درآمد سرانه» ما دو واژه درآمد و سرانه را می‌بینیم که هر کدام معنی منحصر به فردی دارند ولی صورت ترکیبی آن به مصداق متفاوتی اشاره می‌کند که هیچ کدام از آنها به تنهایی نیست بلکه واژه دیگری است. به همین دلیل ترکیب‌هایی مانند درآمد سرانه می‌بایست به عنوان یک مدخل درج شوند.

روش دیگر تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی، این است که واحدهای نحوی در طول تاریخ یک زبان به واژه نو تبدیل می‌شوند. برای مثال می‌توان به کلمه‌های فلانی و خیلی اشاره کرد. باید یادآوری کنیم که از بین چند روش ذکر شده در بالا که از هر کدام می‌توان به عنوان راهی برای بیان مفاهیم جدید در زبان فارسی کمک گرفت و به غنای واژگانی زبان فارسی اضافه کرد، ما در این مقاله تمرکز خود را بر روی تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی در بستر تاریخی گذاشته‌ایم و نشان داده‌ایم که عدم توجه به این تحول تاریخی، ممکن است موجب قرائت نادرست بعضی از متون تاریخی گردد.

از مهمترین و استوارترین دلایلی که می‌توان برای اثبات ادعای تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی آورد، تغییر در جایگاه تکیه است. همانطور که پیش‌تر گفتیم «تبدیل یک واحد

نحوی به یک واحد واژگانی فرآیندی رایج در واژه‌سازی است. برای مثال تخم مرغ، پدر زن و ... واحدهای نحوی هستند که یا به‌طور کامل واژگانی شده‌اند یا در حال تکمیل روند واژگانی شدن هستند. صورت‌های واژگانی ترکیب‌های نحوی بالا به‌شکل تخم مرغ، پدرزن و ... است. این ترکیب‌ها بعد از واژگانی شدن از رفتارها و طرح تکیه مقولات واژگانی خاص خود پیروی می‌کنند».

(اسلامی، ۱۳۸۹: ۸۴). البته در مورد تبدیل تخم مرغ به تخم مرغ و تلفظ امروزی این کلمه به‌صورت تخم مرغ، لازم به توضیح است که ترکیب نحوی تخم مرغ با حذف کسره اضافه به‌عنوان عنصر نحوی، به‌صورت تخم مرغ درمی‌آید و به‌دلیل توالی دو هجای سنگین CVCC، اهل زبان برای سهولت در تلفظ دست به هجاسازی مجدد^۱ می‌زنند و هجای سنگین اول را با درج صورت‌ساز /e/ به شکل هجای CVCCV درمی‌آورند؛ بنابراین /e/ در تخم مرغ کسره اضافه نیست، بلکه یک صورت‌ساز^۲ است.

البته پس از تغییر در جایگاه تکیه و تبدیل شدن واحدهای نحوی به یک واحد صرفی می‌بایست به کل ترکیب، مدخل جداگانه‌ای در فرهنگ‌ها اختصاص داد.

۳. تبدیل تاریخی واحدهای نحوی به واحدهای صرفی

همانطور که در بخش‌های قبلی گفتیم و شواهدی ارائه کردیم، تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی (واژه نو) در همه دوره‌های یک زبان اتفاق می‌افتد، اما یکی از این فرآیندها که تمرکز این مقاله بر آن است، تبدیل تاریخی واحدهای نحوی به واحدهای صرفی است. واحدهایی که در دوره‌ای از تاریخ زبان، هرکدام به‌عنوان یک واحد نحوی مستقل محسوب می‌شده‌اند، ولی در روند تاریخی، اجزای نحوی به‌شکلی به هم پیوند خورده‌اند که حکم واژه واحدی را پیدا کرده‌اند؛ به‌نحوی که در دوره معاصر از آنها نمی‌توان استنباط ترکیب نحوی کرد. به همین دلیل خوانش این ترکیب‌های نحوی پیشینی به‌صورت واژه بسیط در خوانش امروزی به قرائت نادرست متون کلاسیک ادبیات فارسی می‌انجامد. این موارد را تنها با مراجعه به فرهنگ‌های ریشه‌شناختی و دستوره‌های تاریخی زبان فارسی می‌توان شناخت و توضیح داد. برای مطالعه این تبدیل در متون گذشته به نمونه‌هایی در آثار گذشته ادبیات فارسی اشاره می‌کنیم.

برای مثال به بیت زیر از حافظ توجه کنید:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر زار و بیمار غمم راحت جانی به من آر
عدم توجه به ترکیب نحوی بودن فلانی در دوره حافظ، باعث می شود خواننده امروزی این شعر در صورت ناآگاهی از تبدیل شدن واحد نحوی فلانی که مرکب از واژه فلان و یای نکره است، این واژه را با تکیه بر هجای آخر بخواند که با توجه به قافیه شدن فلانی با کلماتی مانند جانی، نشانی و کمانی و... که مرکب از یک واژه با یای نکره هستند، خوانش صحیح و عروضی این بیت را دچار اشکال کرده است.

در ادامه با نشان دادن روند تاریخی تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی در واژه‌هایی مانند خیلی و فلانی و غیره بر اساس متون تاریخی، می توان واژه‌های مشابه را به همین صورت تبیین کرد.

۳-۱. تبدیل تاریخی واحد نحوی به واحد صرفی با تغییر در مقوله کلمه

خیلی

با اولین مراجعه به فرهنگ‌های معاصر مانند لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ سخن تنها می توان به معانی معاصر واژه خیلی پی برد. «بسیار، بس، فراوان، بغایت، بی نهایت». (دهخدا، مدخل خیلی). فرهنگ سخن با آوردن شواهدی، معانی دیگری نیز به دست داده است: «۱- فراوان ۲...- (ق.) بسیار زیاد ... ۳- زمان زیادی ... ۴- چندان...». (فرهنگ سخن، ۱۳۸۹: ۲۹۳۷). ما نشان می دهیم، اگرچه در مجموع قدما خیلی را مرکب از خیل به معنی گروه سواران و اسبان و یای وحدت یا نکره در نظر می گرفته اند و آن را در بیشتر موارد به شکل واحد نحوی به هم پیوسته و نه واژه‌ای بسیط به کار می برده اند اما این واژه در روند تاریخی زبان فارسی، گاه تنها به شکل واحد نحوی و زمانی به هر دوشکل واحد نحوی و واحد صرفی (کلمه بسیط) و در نهایت به شکل واژه‌ای بسیط در نزد گویشوران زبان فارسی استعمال می شود. بنابراین به طور کلی می توان برای کاربرد واژه خیلی در تاریخ زبان فارسی سه دوره در نظر گرفت. دوره ای که تقریباً همه گویشوران آن دوره، این واژه را یک واحد نحوی مرکب از واژه عربی خیل و یاء نکره می دانسته اند: «خیلی از ترکمانان فرستاد و شغل این مخدول کفایت کرده آمد». (بیهقی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۴۹۸). همچنین از نمونه‌های دیگر استعمال این واژه به شکل واحد نحوی در تاریخ راحه الصدور و آیه‌السرور از راوندی است. «و عُدت و ساز

پادشاهی راست کرده و خیلی با نیرو و عدت فراوان». (راوندی، ۱۳۸۷: ۸۸). همانگونه که مشاهده می‌شود خیلی در مثال‌های بالا در معنی گروه یا دسته‌ای آمده و از اسم (خیل) به علاوه یای وحدت یا نکره ترکیب شده است؛ درحالی‌که می‌دانیم امروزه خیلی مجموعاً با مقوله قید در زبان فارسی معاصر به کار می‌رود. توجه به این تغییر مقوله دستوری در روند این تبدیل تاریخی دارای اهمیت است.

در دوره دیگر، قدما واژه خیلی را هم به صورت ترکیب نحوی و هم به صورت کلمه بسیط و در معنی بسیار و فراوان به کار می‌برده‌اند. البته در لغت‌نامه دهخدا به کار رفتن این واژه در نزد قدما به معنی بسیار و فراوان رد شده است. «این کلمه به این معنی مستعمل قدما نبوده است و اصل آن از خیل به معنی گروه اسبان و سواران و یاء وحدت است». (دهخدا، مدخل خیلی). ما با آوردن دو نمونه نشان می‌دهیم که در دوره‌ای از تاریخ زبان فارسی، واژه خیلی به هر دو شکل ترکیب نحوی و واژه بسیط به کار می‌رفته است. واژه خیلی در منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (در حدود نیمه قرن پنجم هجری) به معنی بسیار و فراوان نیز آمده است:

بسی گاهست خیلی روزگار است که نادانیت بر ما آشکار است (اسعدگرگانی، ۱۳۹۲: ۵۸)

دکتر مجتبایی در مورد معنی واژه خیلی در این بیت گرگانی آورده است «روشن است که تشبیه و توصیف درازی یا بسیاری روزگار به خیلی از اسبان و سواران دور از تصور است». (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۶۵۴). در گلستان سعدی هم، خیلی به معنی بسیار و فراوان به کار رفته است «اندک اندک خیلی گردد و قطره قطره سیلی». (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۸۷). «تعبیر اندک اندک در این عبارت پیش از خیلی و قطره قطره پیش از سیلی صنعت مطابقه یا تضاد است... در اینجا قرینه‌ای است حاکی از اینکه در اندیشه سعدی خیلی به معنی بسیار و فراوان در مقابل اندک بوده است». (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۶۵۴).

در دوره جدیدتر و فارسی معاصر، این واژه کاملاً به صورت کلمه‌ای بسیط پذیرفته شده و صورت ترکیب نحوی بودن آن جز در نزد محققین تاریخ زبان فارسی و جز با مراجعه به متون گذشته زبان فارسی قابل شناسایی نیست. در اثبات تبدیل شدن تاریخی این واحد نحوی به واحد صرفی یا کلمه بسیط علاوه بر بررسی در زمانی، می‌توان به دلیل محکمتری هم اشاره کرد که آن تغییر جایگاه تکیه در کلمه است. اگر چه تکیه در زبان از مواردی به شمار می‌آید که اهل زبان به شکل ناخودآگاه

در نظام زبانی خود از آن بهره می‌برند، اما باتوجه به علمی بودن مباحث زبان‌شناسانهٔ تکیه، از آن می‌توان به‌عنوان فصل الخطاب همهٔ بحث‌ها سود برد. «اگر تکیه را یک امر انتزاعی و واژگانی بدانیم به‌طور غیرمستقیم می‌پذیریم که اهل زبان نسبت به جایگاه تکیهٔ واژه، دانش ناخودآگاه دارند و این دانش بخشی از توانش زبان آنها به حساب می‌آید». (اسلامی، ۱۳۸۸: ۳). اگر بخواهیم خود را از قواعد بسیاری که در تشخیص جایگاه تکیه در کلمه برشمرده‌اند، رها کنیم و تمام این مباحث را در چند جمله خلاصه کنیم، می‌توان گفت «صورت واژگانی اسم، صفت، فعل، قید و عدد خواه بسیط و خواه غیربسیط، به لحاظ ساختمان کلمه تکیه‌پایانی هستند... تکواژهای اشتقاقی تکیه‌برند و تکیهٔ واژه را جذب می‌کنند. تکواژهای تصریفی نیز تکیه‌برند و اگر به ستاک افزوده شوند تکیهٔ کلام روی وندهای تصریفی قرار می‌گیرد. اگر کلمه‌ای دارای تکواژهای تصریفی متعدد باشد تکیه کلام روی دورترین وابسته تصریفی واقع می‌شود... واژه‌بست‌ها فاقد تکیه‌اند و اگر به ستاک افزوده شوند، جایگاه تکیه کلام تغییر نمی‌کند». (همان: ۱۰).

بنابراین یکی از متقن‌ترین دلایل در اثبات بسیط بودن واژه در هر دوره‌ای، بررسی جایگاه تکیه است و می‌توانیم از تغییر در جایگاه تکیه، نسبت به تبدیل شدن واحد نحوی به واحد صرفی در روند تاریخی آن اطمینان حاصل کنیم. همچنین رفتارهای نحوی، صرفی و معنایی واژه در دورهٔ معاصر هم می‌تواند تایید دیگری بر تبدیل شدن آن به واژهٔ بسیط باشد. نیز یکی دیگر از شواهد این تحول زبانی صورت کلمه‌هایی مانند خیلی‌ها است که نشان می‌دهد، خیلی یک واژه است که بعد از اشتقاق صفر و تبدیل قید/صفت به اسم توانسته است به‌صورت جمع به کار برود؛ زیرا می‌دانیم اولین عنصر تصریفی اسم در زبان فارسی تکواژ جمع است. (اسلامی و علیزاده، ۱۳۸۸: ۵). بنابراین هر آنچه قبل از تکواژ جمع آمده باشد، بخشی از ساختمان واژه است و نه عنصر تصریفی.

همان‌طور که گفتیم، اگرچه تغییر در جایگاه تکیه را می‌توان به‌عنوان یکی از دلایل این تبدیل شدن برشماریم، اما در روند تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی در واحدهایی مانند خیل (اسم) به علاوهٔ یای نکره و همچنین فلان (ضمیر مبهم) به علاوهٔ یای نکره و موارد مشابه، چند نکته شایان توجه است:

۱- تغییر مقولهٔ دستوری در خیلی از اسم به قید شاهد زبانی برای تحول تاریخی واحد نحوی

کلمه بسیط است. چنانچه پیش‌تر گفتیم تحولات واجی در نظام آوایی زبان‌ها در مقایسه با تغییرات صرفی، نحوی، معنایی بسیار کند رخ می‌دهد و به همین دلیل در خیلی‌ها علی‌رغم تغییر مقولهٔ دستوری از اسم به قید هنوز روند تحول واجی یعنی جایگاه تکیه به صورت کامل انجام نشده است و این کلمه را با تکیه بر هجای ماقبل آخر و هجای آخر تلفظ می‌کنیم و انتظار داریم در آیندهٔ زبان این کلمه مثل همهٔ واحدهای واژگانی زبان فارسی فقط به صورت تکیه پایانی در زبان حضور داشته باشد. استدلال دکتر علی‌اشرف صادقی دربارهٔ تکیه پایانی بودن صورت مکرر خیلی که گفته‌اند «این کلمه معمولاً با تکیه روی هجای ماقبل آخر تلفظ می‌شود اما وقتی مکرر شود تکیهٔ آن غالباً به هجای آخر منتقل می‌شود: من این روزها خیلی خیلی خسته شده‌ام» (صادقی، ۱۳۸۲: ۷۱)، نشان‌دهنده همین ادعاست که این قید به دو صورت تکیه پایانی و تکیه بر هجای ماقبل آخر در فارسی معاصر تلفظ می‌شود.

۲- استدلال بالا در خصوص فلانی صادق نیست. پس در فلانی روند تبدیل تاریخی واحد نحوی فلان (ضمیر مبهم) به علاوه یای نسبت به ضمیر مبهم فلانی به طور کامل انجام شده است و فلانی مانند همه اسم‌ها تکیه پایانی است.

۳- از آنجا که برای هر واژه یک هجای تکیه‌بر متصور است، جایگاه دوگانه برای تکیه در کلمه‌هایی مانند خیلی نشان می‌دهد که این نوع کلمات از نظر ساختار تکیه‌ای وضعیت دوگانه‌ای دارند و آن نیز به دلیل تحول تاریخی است که این قبیل کلمات پشت سر گذاشته‌اند و در بالا به آن اشاره کردیم. بنابراین باید توجه کرد که یک واژه نمی‌تواند، به طور همزمان دو هجای تکیه‌بر واژگانی داشته باشد؛ به عبارت دیگر دو جایگاه تکیه داشته باشد. در واژه‌هایی مانند خیلی و موارد مشابه، این امر نشان از جریان تحول در زبان است.

با این توضیحات نتیجه می‌گیریم که واژه‌ها اعم از اسم و صفت و فعل، در دورهٔ کلاسیک فارسی مانند فارسی امروز تکیه پایانی هستند، با این تفاوت که بعضی از اسم‌ها مانند فلان و خیل به عنوان واژه بسیط در گذشته در زبان فارسی به کار می‌رفته‌اند و می‌توانسته‌اند با واژه‌بست‌های یاء نکره و یا یاء نسبت همراه شوند؛ این در حالی است که امروزه ترکیب اسم به علاوه یاء نسبت یا یاء نکره در دوره کلاسیک، به صورت یک واژه درآمده است و از طرفی دیگر الگوی تکیه این قبیل

ساخت‌ها نیز همانند واژه‌های دیگر تکیه‌پایانی شده است. البته همان‌طور که گفتیم در واژه‌هایی مانند خیلی به دلیل در جریان بودن روند تبدیل تاریخی آن و همچنین تغییرات بسیار کند تحولات آوایی نسبت به دیگر تحولات زبانی، در دوره معاصر تلفظ به هر دو شکل تکیه‌پایانی و تکیه در هجای ماقبل آخر در زبان گویشوران دیده می‌شود. لذا در حالت کلی هیچ نوع تغییری در جایگاه تکیه در زبان فارسی رخ نداده است؛ بلکه تنها یک تحول نحوی به صرفی را می‌بینیم که در اثر آن یک ساخت نحوی به یک واژه تبدیل شده است. شایان توجه است که تکواژهای تصریفی در ساختمان کلمه به اعتبار نحو و جایگاه نحوی کلمه ظاهر می‌شوند؛ بنابراین ترکیب مثلاً اسم با یاء وحدت یا یاء نکره، نوعی صورت کلمه^۳ و واحد نحوی تلقی می‌شود.

در واژه خیلی در فارسی کلاسیک از آنجا که یاء نسبت و یاء نکره از واژه‌بست‌ها محسوب می‌شوند و واژه‌بست‌ها تغییری در جایگاه تکیه در کلام نمی‌دهند، از طرفی به دلیل اینکه این تبدیل تاریخی انجام گرفته است، از قاعده کلی تکیه‌پایانی بودن کلمه در زبان فارسی پیروی می‌کند؛ اما از طرف دیگر، هنوز این روند تاریخی به شکل کامل تثبیت نشده است؛ بنابراین می‌توان آن را با تکیه بر روی هجای ماقبل آخر هم تلفظ کرد. به جهت معنایی، خیلی در دوره معاصر تنها به معنی فراوان و بسیار کاربرد دارد و معنای سابق آن در ذهن گویشوران امروزی زبان فارسی جای خود را به معنای جدید داده است. همچنین خیلی می‌تواند با مقوله دستوری قید در جمله‌های زبان فارسی معاصر نقش ایفاء کند که خود دلیل دیگری بر استقلال آن به عنوان واژه بسیط است. پس با توجه به دلایلی که ذکر کردیم، می‌توان خیلی را امروزه کلمه‌ای بسیط و به عنوان نمونه‌ای از «تبدیل واحد نحوی به یک واحد واژگانی» در تاریخ زبان فارسی به حساب بیاوریم که این تغییر البته همراه با تغییر در مقوله دستوری آن همراه بوده است. توجه به تغییر در مقوله دستوری این قبیل کلمات از آنجا مهم به نظر می‌رسد که می‌بینیم در نمونه‌های دیگر این تبدیل تاریخی که خواهیم آورد، مقوله دستوری کلمه تغییر نمی‌کند.

لختی

این واژه نیز از لخت به علاوه یای نکره و در معنی مقداری، اندازه‌ای، قدری، بخشی، جزئی، قطعه‌ای به کار رفته است. کاربرد لخت به صورت واژه تنها شواهدی در متون گذشته زبان فارسی

دارد:

زدش بر زمین همچو یک لختِ کوه پر از بیم شد جان توران گروه (فردوسی، ۱۳۹۰: ۲۴۳).
یکی گرز خواهم چو یک لختِ کوه گر آیند پیشم ز توران گروه (همان: ۱۷۰).
البته در متون گذشته فارسی، مرکب بودن آن از اسم لخت و یاء نکره برای گویشوران امری قابل درک بوده است. «و مردمان وی همه چون زنگیانند، لکن لختی به مردم نزدیکترند». (حدودالعالم به نقل از فرهنگ سخن). «من حکایتی خوانده‌ام در اخبار خلفا ... و لختی بدین ماند، بیاوردم. (بیهقی، ۱۳۹۰: ۲۴۳). در مثال‌های بالا با پیوستن یاء نکره به اسم لخت و ایجاد ترکیب نحوی لختی، کل ترکیب به معنی یک بخش یا یک جزء از هر چیز به کار رفته است. اما در زبان فارسی معاصر، لختی به‌عنوان یک واژه بسیط به کار می‌رود و همه ویژگی‌های نحوی و صرفی و معنایی یک واژه بسیط را داراست. به جهت تکیه همانطور که در مورد خیلی گفتیم، اگرچه تکیه آن به دلیل تبدیل شدن به یک واژه، همچون دیگر کلمات بسیط زبان فارسی بر هجای پایانی قرار دارد، اما با توجه به کامل نشدن این تحول در نظام آوایی زبان می‌توان به صورت تکیه بر ما قبل آخر هم تلفظ شود. با آوردن چند شاهد از اشعار اخوان ثالث، معنی و جایگاه تکیه این واژه را در زبان فارسی معاصر نشان می‌دهیم. «خیره ماندم لختی سخت و لختی حیرتی کردم». (اخوان ثالث، آخر شاهنامه). «کز تنش لختی به ساحل خفته و لختی دگر در آب». (همان). «هر نفس لختی ز عمر من بسان قطره‌ای زرین» (همان).

در اشعار بالا لختی در مجموع به‌عنوان یک واژه بسیط و به معنی اندکی و کمی و در نقش قید به کار رفته است. بنابراین در روند تبدیل شدن این واحد نحوی همانگونه که در مورد خیلی شاهد بودیم، با تبدیل شدن به واژه بسیط، در مقوله دستوری آن نیز تغییر رخ داده است.

۲-۳. تبدیل تاریخی واحد نحوی به واحد صرفی بدون تغییر در مقوله کلمه

فلانی

واژه بعدی که از همین رهگذر به واژه‌ای بسیط تبدیل شده است، در حالی که در متون تاریخی واحد نحوی به حساب می‌آمده است، واژه فلانی است. در غزلی از حافظ با مطلع «ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر» شاعر فلانی را همراه با کلماتی مانند جانی، نشانی، کمانی و ... که به یاء

نکره ختم می‌شوند، قافیه کرده‌است. «حرف بعد از روی در تمام کلمات قافیه، یاء نکره (یاء مجهول) است. شعرای بزرگ هیچگاه یاء مجهول را با یاء معروف قافیه نمی‌کرده‌اند» (صادقی، ۱۳۸۰: ۶۸). اگر به تسلط کامل حافظ به قواعد زبان فارسی معتقد باشیم - که ریزه کاری‌های حافظ در اشعار خود بهترین گواه بر این ادعا است - باید بپذیریم دست کم در دوره حافظ و قرن هشتم، فلان یک واژه محسوب می‌شده که می‌توانسته‌است به یاء نکره (یاء مجهول) اضافه شود «فلانی در قرن هشتم در زمان حافظ با یاء مجهول تلفظ می‌شده است (به صورت /fo'lanē/ امروزه با یای معروف (به صورت / fola'ni / تلفظ می‌شود. اگر بپذیریم که فلانی با یاء مجهول در گذشته زبان فارسی یک واحد نحوی و امروز با یای معروف یک واحد واژگانی است، بنابراین مقایسه یک واحد نحوی با یک واحد واژگانی برای یافتن یک مشخصه واژگانی خالی از بحث نیست» (اسلامی، ۱۳۸۹: ۸۳ در نقد مقاله دکتر صادقی).

اما با تامل در متون دیگر زبان فارسی، چه نظم و چه نثر، می‌توان گفت واژه فلان و صورت فلانی در دوره‌هایی از تاریخ زبان فارسی تقریباً به یک معنی به کار می‌رفته است. «یکی آمد که مدح تو از فلانی شنیدم. گفت تا بینم که آن فلان چه کس است؛ او را آن مرتبت هست که مرا بشناسد و مدح من کند». (مولوی، ۱۳۸۰: ۱۶ و ۱۷). یا در بیتی از غزلیات سعدی واژه فلانی به همان معنی فلان به کار رفته است:

«ای مسلمانان به فریادم رسید
کان فلانی بی‌وفایی می‌کند» (سعدی، ۱۳۸۵: ۶۶۹).
«گویی که فلانی را بفرید ز من دشمن
رو ترک فلانی گو تا بیست فلان بینی»
(مولوی، ۱۳۸۷: ۱۲۲۶).

از نمونه‌های آورده شده در بالا می‌توان نتیجه گرفت که این واژه در متون کلاسیک فارسی، گاهی به شکل واحد نحوی و مرکب از فلان و یاء نسبت و گاهی هم به صورت بسیط و در همان معنی استعمال می‌شده است. پس آنچه در فرهنگ متوسط دهخدا در ذیل واژه فلانی آمده است، صحیح به نظر می‌رسد «در تداول بین فلان و فلانی فرق است. در فلان نوعی ابهام مندرج است، اما اگر کسی بگوید: از قول من به آن آقا بگوئید فلانی با شما کار دارد، دیگر ابهام در آن نیست. ولی ظاهراً در قدیم هر دو به یک معنی به کار می‌رفته است» (فرهنگ متوسط دهخدا، ص ۲۱۳۳).

اما در فارسی نزدیک به روزگار ما تقریباً این واژه که در دوره‌ای به صورت ترکیب نحوی فلان با یاء نسبت به کار می‌رفته است، به واژه بسیط تبدیل شده است و به جهت تکیه‌ای، تکیه آن مانند دیگر کلمات در هجای پایانی قرار گرفته است. فلان و فلانی هم در گذشته و هم در زبان فارسی معاصر به‌عنوان ضمیر مبهم در جمله نقش می‌پذیرفته است و بنابراین در روند تاریخی تبدیل شدن به واژه بسیط، تغییری در مقوله دستوری آن دیده نمی‌شود.

بسی

این واژه که از بس به علاوه یاء نکره و «از پهلوی وس، پارسی باستان وسئی، وسی» (لغت‌نامه دهخدا، مدخل بسی) ترکیب شده است، در گذشته به صورت واژه مستقل و به معنی بسیار و زیاد به کار می‌رفته است:

ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه توست (خیام، ۱۳۷۴: ۱۴).
این شواهد و قافیه شدن بس در متون کلاسیک زبان فارسی با کلمات مختوم به یاء نکره (که شواهد آن در ابیات زیر خواهد آمد)، مرکب بودن آن از واژه بس به علاوه یاء نکره را مشخص می‌کند. همچنین بس که در گذشته در مقوله دستوری قید به کار می‌رفته است، در زبان فارسی معاصر به صورت واژه بسیط بسی و همچنان با مقوله قید به معنی بسیار و فراوان به کار می‌رود. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

ز خلق ارچه آزار بینم بسی نخواهم که آزارد از من کسی (نظامی، ۱۳۹۰: ۸۶۸).
مکن شادمانی به مرگ کسی که دهرت نماند پس از وی بسی (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۹۸).
همانگونه که در دو بیت بالا می‌بینیم، قافیه شدن با کسی که از کس به علاوه یاء نکره ترکیب شده است، نشان می‌دهد واژه بسی هم، در آن دوره واحد نحوی مرکب از بس به علاوه یاء نکره بوده است و از آن ترکیباتی است که در روند تاریخی تبدیل شدن به واحد صرفی با حفظ مقوله دستوری خود که قید باشد، قرار دارد. بنابراین این قول که در فرهنگ سخن درباره واژه بسی آمده است «تکیه اصلی در تلفظ این کلمه بر روی هجای نخست است» (انوری، ۱۳۹۰: ۹۷۸)، صحیح است. همان‌طور که در مورد خیلی و لختی گفتیم به دلیل تثبیت نشدن جریان تاریخی این تغییر در این کلمات با وجود تبدیل شدن به یک واژه، همچنان تکیه آن می‌تواند بر روی هجای نخست باشد.

۴. گونه‌های دیگر تبدیل تاریخی واحدهای نحوی به واحدهای صرفی در زبان فارسی با مطالعه متون نظم و نثر ادبیات فارسی می‌توانیم نمونه‌های دیگری از این تبدیل تاریخی را مشاهده کنیم و دریابیم که تنها اسم به‌علاوه یاء نکره در گذر زمان به کلمه بسیط تبدیل نشده است بلکه گاهی اوقات حرف اضافه به‌علاوه بن مضارع یا عدد به‌علاوه اسم در دوره‌های بعدتر زبان فارسی صورت کلمه بسیط به خود گرفته است. در اینجا تنها برای نشان دادن مواردی از این دست به نمونه‌هایی، اشاره می‌کنیم:

عدد + اسم : اسم / صفت. مانند: دو + چهار : دوچار = دوچار / دچار

«روزی شیر در طلب شکاری می‌گشت، پیلی مست با او دو چهار شد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۳: ۱۰۷). در پاورقی کتاب، مرحوم مینوی درباره این کلمه توضیح داده است که: «دو چهار اصل کلمه دوچار و دچار است و دو چهار شدن و دو چهار خوردن ظاهراً اشاره به مقابل شدن دو جفت چشم باشد در موقعی که دو شخص روبرو می‌شوند». (همان). در متون دیگر ادبیات فارسی چه نظم و چه نثر، کاربرد این ترکیب که در زبان فارسی امروز به‌صورت واژه بسیط دچار به کار می‌رود به صورت دوچار مشهود است:

یکیست عشق لیکن، هر صورتی نماید / وین احولانِ خس را دو چار می‌نماید (مولوی، ۱۳۸۷: ۹۲۳).

با خودی با بی خودی دو چار زد / با خود اندر دیده خود خار زد
(مولوی، ۱۳۹۰، دفتر چهارم: ۶۴۳).

با توجه به وزن عروضی اشعار مولانا در نمونه‌های بالا، می‌توان دریافت حداقل یکی از تلفظ‌های این کلمه در دوره مولانا (قرن هفتم)، به صورت ترکیب نحوی دو چار بوده است، اما امروزه فارسی‌زبانان معاصر آن را دچار و به صورت بسیط تلفظ می‌کنند و تکیه پایانی بودن این کلمه در روزگار ما دلیلی بر بسیط بودن آن محسوب می‌شود. از نمونه‌های دیگر ترکیبات نحوی عدد و اسم که در جریان تاریخی به صورت واژه بسیط درآمده‌اند، کلمات سه پایه و پنجره (پنج در)، شش پا و ... است.

نمونه دیگری از تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی را می‌توان در کاربرد امروزی فعل

امر به‌عنوان صفت دید. در ساختمان فعل امر یک وند تصریفی و بن مضارع (ستاک حال) وجود دارد. مانند بزَن یا نچسب به معنی تو او را بزَن و تو به او یا آن نچسب. در ساختارهای امری تکیه کلمه روی تکواژ امری است به‌عبارت دیگر افعال امری تکیه آغازی هستند. اما امروزه این ترکیب‌های نحوی را به‌عنوان واژه بسیط به کار می‌برند؛ مثلاً در آدَم بزَن یا آدَم نچسب که در آنها بزَن و نچسب حکم صفت را دارند. شاهد این مدعا تغییر در جایگاه تکیه این قبیل ساخت‌هاست که در ساخت امری تکیه‌آغاز و در ساخت صرفی تکیه‌پایانی است. تکیه‌پایانی شدن این نوع ساخت‌ها خود شاهد تحول واحد نحوی به واحد صرفی است که در اثر آن، واحد به دست آمده همانند همه واژه‌های زبان فارسی تکیه پایانی است. آنچه گفتیم نشان می‌دهد که در ساختمان صفاتی مانند بزَن و نچسب یک تکواژ اشتقاقی و یک پایه واژگانی به کار رفته است.

نتیجه‌گیری

توجه کردن به فرآیند تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی، که از آن می‌توان به‌عنوان یکی از شیوه‌های واژه‌سازی در زبان فارسی نام برد، ما را از افتادن در خطای خوانش‌های غلط و گاه غیرعروضی متون کلاسیک ادبیات فارسی حفظ می‌کند. فرآیند تبدیل واحدهای نحوی به واحدهای صرفی امری شایع و معمول در همه دوره‌های زبان فارسی است که شیوه‌های مختلف این تبدیل در دوره معاصر نیز به چشم مکی خورد. این مقاله تمرکز خود را بر تبدیل تاریخی این فرآیند قرار داده است. در تاریخ زبان فارسی واحدهای نحوی که در دوره‌ای ترکیب نحوی بودن آن در بین گویشوران آن دوره امری قابل تشخیص بوده است، در تحول تاریخی صورت ترکیبی خود را رفته‌رفته از دست داده‌اند و در دوره‌های بعد به شکل واژه‌ای بسیط با همه ویژگی‌های صرفی و نحوی و معنایی یک واژه بسیط به کار رفته است. باید دانست در فارسی اعم از کلاسیک و معاصر، واژه تکیه‌پایانی است. در فارسی کلاسیک مواردی مانند خیلی که در آن خیل با یای وحدت یا یای نکره ترکیب می‌شود، یای وحدت یا یای نکره از جمله واژه‌بست‌ها هستند و تکیه کلام را جذب نمی‌کنند و به‌عبارت دیگر تکیه‌بر نیستند و لذا این صورت کلمه‌ها را با تکیه بر هجای ماقبل آخر تلفظ می‌کنیم. اما در فارسی معاصر خیلی یک قید بسیط است که انتظار می‌رود مانند دیگر واژه‌ها تکیه‌پایانی باشند که لزوماً اینطور نیست و دلیل این امر آن است که تحول واحد نحوی به واحد صرفی در زبان کامل

شده است، ولی از نظر آوایی این روند هنوز به پایان نرسیده است و همین امر دلیل تکیه دوگانه در کلمه‌ای مانند خیلی است. قابل توجه است که در روند این تبدیل تاریخی، در دسته‌ای از کلمات مانند خیلی، لختی و غیره با تبدیل شدن به واژه بسیط با تغییر در مقوله دستوری اجزای آن مواجه هستیم و در گروهی دیگر مانند فلانی با حفظ مقوله دستوری اجزای ترکیب، تنها با تغییر آن واحد نحوی به یک واژه بسیط روبرو هستیم.

پی‌نوشت

1. resyllabification
2. formative
3. word-form



منابع

۱. اسعد گرگانی، فخرالدین (۱۳۹۲)؛ ویس و رامین، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن؛ تهران، صدای معاصر.
۲. اسلامی، محرم (۱۳۸۹)؛ واجشناسی (تحلیل نظام آهنگ زبان فارسی)؛ تهران، انتشارات سمت.
۳. اسلامی، محرم، «تکیه در زبان فارسی»، دو فصل نامه پردازش علایم و داده‌ها، ۱۳۸۸ شماره ۱ پیاپی ۱۱، ص ۳-۱۲.
۴. اسلامی، محرم و عزیزاده لمجیری، صدیقه، «ساختار تصریفی کلمه در زبان فارسی»، مجله زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز)، سال ۵۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، شماره ۲۱۱، صص ۱-۱۸.
۵. انوری، حسن (۱۳۹۰)؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ تهران، انتشارات سخن.
۶. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۰)؛ تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر؛ تهران، انتشارات مهتاب.
۷. خیام نیشابوری (۱۳۷۴)؛ رباعیات، از روی نسخه محمدعلی فروغی؛ تهران، سنا.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۰)؛ فرهنگ متوسط دهخدا، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی؛ تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۶)؛ راحه الصدور و آیه السرور، به سعی و تصحیح محمد اقبال؛ تهران، انتشارات اساطیر.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)؛ کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی؛ تهران، هرمس.
۱۱. صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰)؛ مسائل تاریخی زبان فارسی؛ تهران، انتشارات سخن.
۱۲. طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۲)؛ اسم و صفت مرکب در زبان فارسی؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۳. طباطبایی، علاءالدین، «فرآیند های واژه سازی زبان فارسی و استقلال صرف و نحو»، مجله پژوهش های زبان شناسی، سال دوم شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۸۷-۹۹.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۰)؛ شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو؛ تهران، هرمس.
۱۵. مجتبابی، فتح الله (۱۳۹۰)؛ جشن نامه ابوالحسن نجفی، به کوشش امید طیب زاده؛ تهران، نیلوفر.
۱۶. مولوی، جلال الدین (۱۳۸۷)؛ غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران، سخن.
۱۷. مولوی، جلال الدین (۱۳۸۰)؛ فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۸. مولوی، جلال الدین (۱۳۹۰)؛ مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون؛ تهران، هرمس.
۱۹. نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۳)؛ کلیله و دمنه، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی؛ تهران، امیرکبیر.
۲۰. نظامی گنجوی، نظام الدین الیاس (۱۳۹۰)؛ خمسه نظامی، بر اساس چاپ مسکو - باکو؛ تهران، هرمس.
۲۱. اخوان ثالث، مهدی. سایت گنجور www.ganjoor.ir.